

پلہ پلہ تا ملاقات خدا

◇ دربارہی زندگی، اندیشہ و سلوک مولانا جلال الدین رومی ◇

عبدالحمید
زرین گوپ



ketabtala

پد پلہ تاملاقات حیدر

دربارہ زندگی ایشہ وسلوک مولانا جلال الدین نومی

نوشتہ
دکتر عبد الباقی



زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۰۱ -

پله پله تا ملاقات خدا: درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی / نوشته عبدالحسین زرین کوب. - تهران: علمی، ۱۳۷۷.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۳۰۴-۸
۳۹۲ ص.
واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. [۳۲۹] - ۳۶۳.

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - نقد و تفسیر.
۲. شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد. الف. عنوان. ب. عنوان: درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی.

۸۶۱ / ۳۱

م ۸۲۹ / زس

۱۳۷۷

PIR ۵۳۰۵

پ ۴ ز

۱۳۷۷



خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای زاهدی - پلاک ۱۰۳

تلفن: ۱۲ و ۵۱۱ و ۶۶۴۶۰۵۱۱ - ۶۶۴۶۳۰۷۲

www.elmipublications.com

پله پله تا ملاقات خدا

دکتر عبدالحسین زرین کوب

چاپ چهل و سوم: ۱۴۰۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۳۰۴-۸

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای زاهدی - پلاک ۱۰۳

تلفن: ۱۲ و ۵۱۱ و ۶۶۴۶۰۵۱۱ - ۶۶۴۶۳۰۷۲

فهرست

	مقدمه
۷	
۱۵	۱ - بها یولد و خداوندگار
۴۵	۲ - هجرت یا فرار
۷۹	۳ - لالای پیر در قونیه
۱۰۳	۴ - طلوع شمس
۱۳۵	۵ - غیبت بی بازگشت
۱۶۹	۶ - رقص در بازار
۲۱۱	۷ - حسام الدین و قصهٔ مثنوی
۲۳۵	۸ - عبور به ماوراء شمر
۲۶۹	۹ - از مقامات تبیل تا فنا
۳۰۵	۱۰ - سالهای پایان
۳۴۹	۱۱ - یادداشتها و کتابنامه

مقدمه

پله پله تا ملاقات خدا، و این عنوان را از آن رو برای این نوشته برگزیده‌ام که خط سیر زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی را در سلوک روحانی تمام عمر او نشان می‌دهد؛ هر چند خود در مثنوی معنوی وی به شکل یک مصرع شعر، از زبان طمانه‌یی نقل می‌شود که به پندار خویش هیچ نشانی از آن در مثنوی - که خود یک رویه از زندگی و سلوک معنوی مولانا است - نمی‌یابد. جزء اخیر مصرع مولانا هم تعبیری ترجمه‌گونه مأخوذ از کریمه *وَمَنْ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ* در قرآن کریم (۱۱۰/۱۸) است و با استناد به کلام لاریبه در باب تعبیر و عنوان بر گوینده و نویسنده مجال ربیسی نمی‌ماند اگر چه امکان تأویل در این باب نیز توقف در ظاهر تعبیر را الزام نمی‌کند.

طرفه آن است که طمانه‌یی حاسد چون به چشم عشق در مثنوی مولانا نمی‌نگرد و اعتقاد و دانشی را هم که به روایت افلاکی، مولانا برای ادراک لطایف و اسرار آن لازم می‌شمرد ندارد، به عادت اهل تقلید اما با لمن ادعای یک نقاد اهل تحقیق، مثنوی مولانا را فاقد اسرار بلند و خالی از تقریر مقاماتی می‌خواند که - جهانند اولیازان سوسمند و وقوف بر آنها به گمان وی سالک راه را از مقامات تبتل تا فنا/ پله پله تا ملاقات خدا، مجال هروج و صعود می‌دهد.

البته عنوان این نوشته مبنی بر کلام مولانا است اما همین کلام او نیست انتخاب آن با اندک تحریف و به شکل حاضر بیشتر ناظر به

معجزه آسایی که در حیات مولانا بین او و شعرش - اگر هرگز آنچه او به زبان شاعران می‌گوید تا سطح شعر در مفهوم متداول آن قابل تنزل باشد - وجود دارد، ممکن نیست.

این نوشته شاید در پاره‌یسی ویژگیهای خویش که التزام آنها به عهد تعدد شد در نزد برخی خوانندگان دیرین که با شیوه بیان من به گونه دیگر آشنایی دارند، تا حدی «غیر عادی» جلوه کند. این برای آن است که در اینجا بیشتر خواسته‌ام به آنچه خواننده «عادی» از من توقع دارد جواب مساعد داده باشم. از این رو به رغم رسم دیرینه‌ای که طی سالها، رعایت ایجاز و اجتناب از اطناب را بر من الزام می‌کرد، این بار عمداً خود را از این قید تا حدی رها کرده‌ام تا با ایجاز در عبارت و ابرام در اشارت، خواننده‌ی را که دوست ندارد در مطالعه یک زندگینامه مولانا، دایم به مآخذ مختلف رجوع کند و دنبال مطالبی که به اصل موضوع همواره چندین ارتباط ضروری و فوری ندارد بگردد دچار تشویش و تکلیف نکشم. این چیزی است که بارها خوانندگان جوان از من خواسته‌اند و برخی دانشجویان هم در ملاقات حضوری، یا ضمن نامه و پیام تلفنی از من مطالبه کرده‌اند.

در واقع به دنبال انتشار سرنی و بحر در کوزه، تعداد کسانی که از من یک سرگذشت ساده مولانا را، که در آن همه ارجاع و اشارت نباشد و خواننده برای پیدا کردن یک مطلب گذشته در متن یا جستجوی یک تفصیل بیشتر در خارج متن، مجبور به جستجوی اوراق گذشته کتاب یا کتابهای دشواریاب دیگر نشود و بتواند به آسانی خط سیر زندگی مولانا را دنبال کند مطالبه کرده‌اند، سال بسال بیشتر بوده است و اصرار و ابرام آنها در سالهای اخیر مخصوصاً به حدی بوده است که نتوانستم، در کاری که در این زمینه در دست تألیف داشتم، تا حد ممکن به آنچه ایشان درخواست‌اند جواب مساعد ندهم و درباره زندگی و سلوک عارف بی‌همالی که در هر دو گونه شعر خویش - زندگی و اثرش - از تقید به مألوفات خودداری ورزیده است تا آن اندازه به سنتها و قراردادهای معمولی پایبند بمانم که به هنر اجتناب از تکرار یا به بهانه ارجاع به اطلاعات بیشتر وی را در پیچ و خم یک نوشته فنی درگیر سازم.

در بین کسانی که طی این سالها از من خواسته‌اند تا یک بار هم شده است ازین التزام به ایجاز و اجمال خودداری کنم و عده آنها قابل ملاحظه نیز بوده است، از جمله نام خواننده عزیزى را باید یاد کنم که او را هرگز ندیده‌ام و سالهاست با من در باب آنچه راجع به صوفیه و مخصوصاً در باب مولانا نوشته‌ام مکاتبه‌ی - غالباً یک جانبه - دارد و در بسیاری موارد سؤالهایی را که در هر کتاب لغتی هم جواب آنها را می‌تواند یافت به جدّ و دقت از من می‌پرسد و جواب می‌خواهد و بارها به اصرار و تأکید و به قید تقاضا و سوگند از من درخواست می‌کند این نوشته‌ها را به زبان ساده‌تر و با عبارتهایی تفصیلاتر و روشن‌تر بیان کنم.

این دوست نادیده که در همین طهران در خیابان قلمستان زندگی می‌کند و به قرار قول خودش سالهاست خانه‌نشین است و در هنگام نوشتن هم دستش می‌لرزد نامه‌های خود را به نام محمدرضا محمدزاده امضا می‌کند و گمانم این نام واقعی او هم هست. وی یک بار بعد از انتشار کتاب سرنی به من نوشت: «شما، آقای زرین کوب نباید فقط برای یکمده لسانیه و پروفیسور (کذا!) چیز بنویسید. دیگران هم که مثل بنده ~ و ~ هستند حق دارند نوشته‌های شما را بخوانند و بفهمند. این قدر شماره و حاشیه و علامت دادن، این قدر رجوع دادن به کتابهایی که در دسترس هیچ کس غیر از همان پروفیسورها و لسانیه‌ها نیست امثال بنده را واقعاً کلافه می‌کند. برای چه شما بعضی مطالب را فشرده و سربسته می‌گذارید و آنها را صریح و روشن باز نمی‌کنید؟ چرا حرف‌هایتان را مثل درس یک استاد دلسوز برای همه چندین بار تکرار نمی‌کنید. چرا قسمتی ازین سخن‌هایتان را به جای آنکه خودتان صاف و صریح و پوست کنده بگوئید به کتاب‌های دیگر، به کتابهای مشکلتر و واقعاً نایاب‌تر حواله می‌فرمائید؟» «چرا» ندارد، آقای محمدزاده عزیز! این فقط یک عادت قدیم و یک سنت سابقه‌دار در طرز بیان است که دیگران هم کم و بیش خود را ملزم به رعایت آن می‌یابند. به هر حال بنده به سهم خود از این بابت از شما شرمندم، دوست عزیز!

از نامه یک خواننده دیگر هم دوست دارم در اینجا یاد کنم. این خواننده خانمی است از دانشجویان سابق من که الف. خدادوست نام دارد و با آنکه در خارج ایران است با من درباره کتابهایم مکاتبه‌ی بی‌النسب مرتب - باز هم بیشتر یک جانبه و

بدون توقع جواب منظم. دارد. این دوست دورافتاده که در امریکا درس فلسفه می‌خواند، چند ماه بعد از نشر بحر در کوزه به من نوشت: «ازین کتاب لذت بردم اما برای این لذت بردن هم راستی خیلی محنت کشیدم، با آنهمه ستاره و علامت (+) و آنهمه پاورقی و یادداشت کنار آمدن برابم خیلی سخت بود. فقط وقتی توانستم آن چیزهای زاید-زاید برای امثال بنده را ندیده بگیرم، آن را از سر تا ته خواندم و لذت دلپذیری، مثل لذت نوشیدن یک لیوان آب میوه خنک -تر عصاره میوه‌های ناآشنای افریقا و هند- از آن بردم. متشکرم، آقای زرین کوب اما باید اقرار کنم برای نوشیدن این یک لیوان آب میوه فوق‌العاده لذیذ و خوش طعم، مجبور شدم دایم آنهمه پوسته‌ها و هسته‌ها و دانه‌هایی را که به اسم حاشیه و یادداشت و ارجاع در توی این آب میوه گوارا باقی گذاشته بودید «غوت» کنم و به کناره‌های لیوان عقب بزنم. آیا نمی‌شود، لااقل در کتابهایی که می‌دانید همه‌جور مردم ممکن است آنها را بخوانند شیوه ساده‌تری پیش بگیرید؟»

البته که می‌شود، خانم خدادوست عزیز! بعلاوه من به آقای محمزناده هم در جواب آخرین نامه‌شان، طی یک یادداشت کوتاه وعده کرده‌ام کتابی را که این بار درباره زندگی مولانا می‌نویسم تا حد ممکن ساده و عاری از حاشیه و ارجاع بنویسم، از آنچه ایشان تکرار کردن درس خوانده‌اند نپرهیزم و تر اینکه خواننده را به کتابهای دیگر، و حتی به فصلهای گذشته متن نوشته خود «حواله» کنم خودداری ننمایم. برای خودم، این کار ملال‌انگیز می‌نماید و خواننده «غیرعادی» هم که طالب مأخذ و سند قابل اعتماد است شاید چنین کاری را چندان سودمند نیابد اما این نوشته برای خواننده «عادی» است و این همان شیوه‌ی است که بارها کسانی از این گونه خوانندگان آن را تر من مطالبه کرده‌اند.

خواننده‌ی که دوست ندارد رجوع دایم به کتابهای دیگر، یا به اشارتهای گذشته متن که اجتناب از تکرار، طرح مجدد آنها را در متن مجاز نمی‌شمرد او را در طی مطالعه کتاب بارها از فضای روایت دور نماید، خواننده‌ی که به رجوع به مأخذ گونه‌گون و جستجوی اطلاعات زاید در باب مطالب متن علاقه‌ی ندارد و با این همه دوست دارد تصویری منجم و به هم پیوسته از زندگی و سلوک مولانا را در این چنین نوشته‌ی در خاطر خویش مجسم نماید، این شیوه

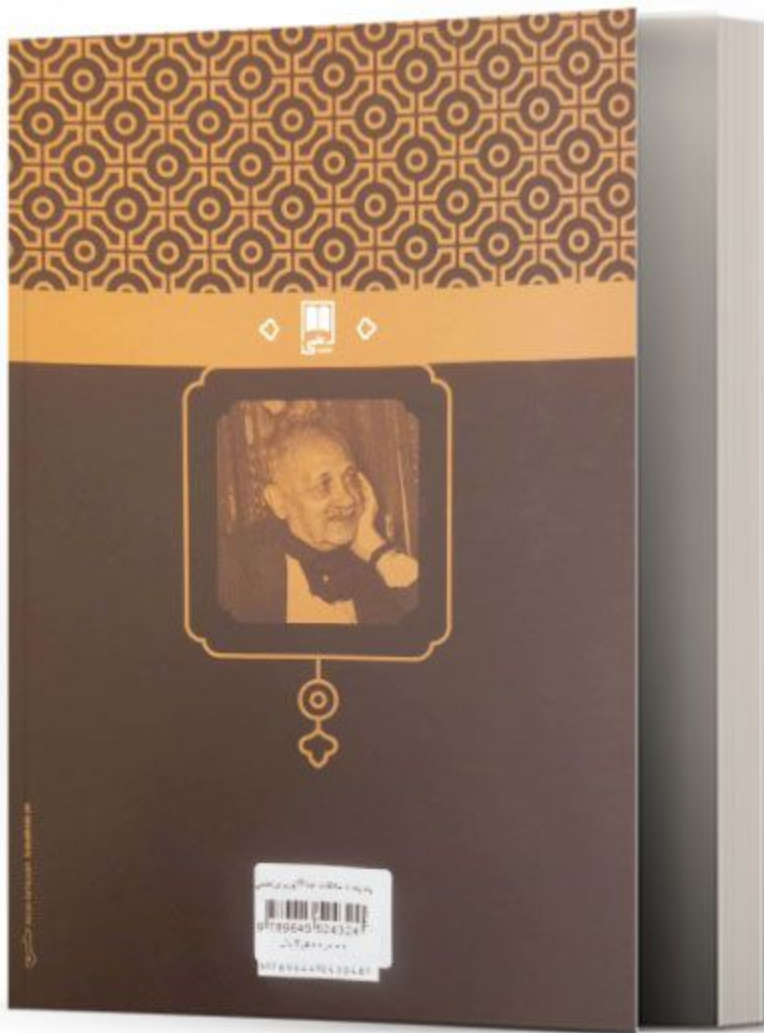
را که به هیچ وجه طرز بیان عادی و مأنوس نویسنده هم نیست، شاید تا حدی با ذوق خود موافق خواهد یافت.

از آقای محمدزاده و برخی خوانندگان دیگر که شاید هنوز از پاره‌ی لغات نامأنوس و تعبیرات غیرمعمول که در این نوشته هست ناخرسندی نشان دهند البته خجلم. ساده‌نویسی را دوست دارم اما در آنچه سابقه‌ستنی در تعبیر و بیان اندیشه‌ی هست دوست ندارم با انتخاب الفاظ نوساز، رابطه بین گذشته و حال راه که احساس استمرار فرهنگ برای خواننده هم بدون آن ممکن نیست، قطع کنم. حتی اگر، آن گونه که بعضی دوستانم گمان برده‌اند، با این طرز بیان خواسته باشم حرف خود را از تعریض و تعرض بدسگالی چند که از عوانی بر حرف انسان انگشت می‌نهند تا حدی مصون داشته باشم از این بابت خود را درخور ملامت نمی‌یابم و از کسانی که برای فهم اشارت یا عبارتی از من خود را به تأمل ناچار می‌بینند معذرت می‌خواهم.



در این نوشته، برای آنکه سیمای مولانا آن گونه که در نزد یاران و مریدانش به نظر می‌رسید و آن گونه که تصویر آن در اذهان آنان درون هاله‌ی از قفس جلوه می‌کرد، همچنان نوآنی، درخشان و بی لکه جلوه‌گر بماند از نگاه آنها به مولانا نگریسته شد. لاجرم آنچه را یاران قدیم وی - فریدون سپهسالار و احمد افلاکی - در احوال وی و پدرش به تقریر آورده بودند تا آنجا که قبولش به کرامات باوریهای ساده لوحانه میدان نمی‌داد یا توجیه روانشناسی از تجربه‌ی شهود و تحلیل مبنی بر همدلی پندار یاران را در باب او غیرممکن نمی‌ساخت مبنای نقل واقع شد.

از روایات متضاد - یا متناقض گویند - آنها نیز، آنچه با واقعتهای تاریخی عصر بیشتر موافق می‌نمود یا به روایت یکدست بالنسبه معقولی از دلستان حیات مولانا انسجام بهتری می‌داد، با اعتماد بیشتری تلقی گشت. در ترکیب این مجموع هم پاره‌ی عناصر و اجزاء، از گفته‌ی خود مولانا، از معارف پدرش بهاء ولد، از ولدنامه‌ی پسرش سلطان ولد، و همچنین از معارف سید ترمذی و مقامات شمس در حد ضرورت در جای جای روایت وارد شد. این جمله عظمت روحانی مولانا و صدق و اخلاص حاکم در حوزه مریدان او را در یک عصر تنزل و انحطاط روحی



www.ashg.com

9780645024324

9 780645 024324

www.ashg.com

9780645024324